



غیبت و ظهور ولایت‌صاحب‌الزمان در ادب فارسی یا در بسته عشق



سخن از پردگی یار و نقاب بر گرفتن اوست؛ گرچه خامه زدن در این باب، لایقی می‌طلبید. حقیری با وجود قلت دانش و کردار، و علم به اینکه آستان اقدس ولایت محروم ندارد، گستاخی نموده و حیرت‌بار در این راه گام نهاده است، به هر گونه از پیشگاه مبارک قائم عدل (ع) عذر تقصیر می‌خواهم؛
اندر این راه اگرچه آن نکنی
دست و پایی بزن زبان نکنی.^۳

دکتر جلیل مشیدی

**عضوهیئت علمی
دانشگاه تربیت معلم اراک**

در بیشتر ادیان بزرگ جهان موضوع رهاننده (موعود) از اهمیت خاصی برخوردار است. به این سبب هر یک از پیشوایان و بزرگان ادیان در اثبات و حقانیت موعود خود سخنانی گفته‌اند؛ در آیین باستانی ایران، این منجی «سوشیانت»^۴ نام دارد، در تورات و انجیل نیز به گونه‌هایی از موعود آخرالزمان سخن رفته است و دیگر اینکه اهداف او در همهٔ دینها یکسان است. یعنی اوست که گیتی را پر از عدل و داد خواهد کرد؛ وقتی که از جور و ستم پر شده باشد و مردمان را از ضلالت و جهل و بی‌دینی رهانیده، به سوی خداشناسی و عدالت و پاکبازی رهنمون می‌شود. در این نوشته تاریخ‌نگاری منظور نیست پس به همین اشارت بسنده می‌کنم و سر خویش می‌گیرم.

آیات کریم نبی^۵ و احادیث شریف نبی (ص)^۶، نوید می‌دهند از مسیحانفسی، عادل، نور دلی که قدم مبارکش سوختگان، دل‌آزردگان و ستمدیدگان را می‌نوازد و با دجالان، بظالان و خودنمایان می‌سستیزد، اندیشه‌ای است که کم و بیش همه فرق و مذاهب اسلامی، با تفاوت و اختلافهایی بدان مؤمن و معتقدند. بازتاب این اندیشه در ادب فارسی گونه‌گون است

«وعد الله الذین امنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم و لیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم و لیبذلنهم من بعد خوفهم امنا یعبدوننی لایشرکون بی شیئا و من کفر بعد ذلک فاولئک هم الفاسقون.»^۱

ای پادشه خوبان داد از غم تنهایی
دل بی تو به جان آمد وقت است که باز آیی
مشتاقی و مهجوری دور از تو چنانم کرد
کز دست بخواهد شد پایاب شکیبایی
ساقی چمن گل را بی روی تو، رنگی نیست
شمشاد خرامان کن تا باغ بیارایی
ای درد توام درمان در بستر ناکامی
وی یاد توام مونس در گوشه تنهایی
حافظ شب هجران شد بوی خوش وصل آمد
شادیت مبارک باد ای عاشق شیدایی.^۲

چون بنای سخن بر اجمال است از آنها گلچینی نموده‌ام و اینک خامه‌ریز شاعران را تقدیم می‌دارم.^۷
هر کس به زبانی صفت مدح تو گوید
بلبل به غزل خوانی و قمری به ترانه.
شاعر یمگان، ناصر خسرو، ابن عقیده را در قالب آیین اسماعیلیه بیان می‌کند و امام زمانی که او نام می‌برد با عقیده شیعه اثنی‌عشری بسیار متفاوت است، چون منظور او از امام زمان خلیفه فاطمی (المستنصر) است که جای‌جای در دیوانش او را ستوده است:
فریاد یافتم ز جفا و دهای دیو
چون در حریم قصر امام اللوا شدم
بر جان من چو نور امام‌الزمان بتافت
لیل الاسرار بودم، شمس الضحی شدم^۸
خلیفه فاطمی را اسم اعظم می‌داند که می‌توان با آن به آسمان رفت چون ناهید:
نام بزرگ امام زمان است، از این قبل
من از زمین چو زهره بدو بر سما شدم^۹
گاهی تربیت سخن خویش را از سوی امام زمانش می‌داند:

در سخنم تخم مردمی بسرشته است
دست خدای جهان، امام زمانم.^{۱۰}
گاهی غلو را درباره (مستنصر) به حدی می‌رساند که او را غرض از ایجاد عالم می‌داند:
داغ مستنصر بالله نهاده‌ستم
بر بر و سینه و بر پهنه پیشانی
ای به ترکیب شریف تو شده حاصل
غرض ایزدی از عالم جسمانی
گیتی امید به اقبال تو می‌دارد
گر ازو گرد به شمشیر بیوشانی
چون بدو بنگری، آن‌گاه به صلح آید
این خلاف از همه آفاق و پریشانی.^{۱۱}

گویا ناصر خسرو موعود خویش را یافته، پس دیگر ما را کاری با او نیست. اما خاقانی شروانی، اگر چه مهرورزی او نسبت به علی(ع) و خاندان رسول اکرم(ص) در آثارش آشکار است^{۱۲} گرمی چندانی در ترسیم چهره موعود ندارد. اغلب نام او که مظهر عدل و هدایت است در مقابل کلمه «دجال» آمده است که نشان گمراهی و اضلال است. اکنون تصاویری که از راه تضاد موجود در

معانی مهدی و دجال شناخته شده بیان می‌گردد:
مهدی دجال کش، آدم شیطان شکن
موسی دریا شکاف، احمد جبریل دم.^{۱۳}
در بیت زیر استفاده از فعلهای «شکند و کشد» به تصویر تحرک بیشتری داده و گویی این اعمال را از قوه به فعل درآورده است:
شیطان شکند آدم و دجال کشد مهدی
چون آدم و مهدی باد انصار تو را عالم.^{۱۴}
اما گرگ پروردن دجال که در بیت زیر از راه ایجاد تضادی متناسب با شبان آورده شده توضیحی است پویا و افزون‌کننده معنی ستمگری روزگار و بیان‌کننده رنجهای فراوان شاعر و یأسها و حرمانهای او و یادآور حبسها و بندهایش:

شاه جهان مهدی ظفر، یعنی شبان دادگر
ایام دجال دگر، گرگ ستم زان پرورد.^{۱۵}
استعارات «دجال ظلم» و «دجال طغیان» نیز تأییدی بر آن معانی است:
خسرو مهدی نیست با صف غوغای عدل
بر در دجال ظلم آمد و در، در شکست.^{۱۶}
یا:

به تأیید مهدی خصلی که تیغش
روان سوز دجال طغیان نماید.^{۱۷}
در بیت زیر از تضاد حاصل، تصویری عرفانی و زیبا پدیدار می‌شود:
خلوتی کز فقر سازی خیمه مهدی شناس
زحمتی کز خلق بینی موکب دجال دان.^{۱۸}
در جای دیگر ضمن اشاره به محل بیرون آمدن دجال از چاه اصفهان، ممدوح خود را مهدی ذات می‌خواند:
ذات او مهدی است از مهد فلک زیر آمده
ظلم دجالی ز چاه اصفهان انگیخته.^{۱۹}
یا:

هادی است و مهدی زمان کز قلمش
قمع دجال صفاهان به خراسان یابیم.^{۲۰}
پادشاهان صفوی در کاخ خود، در اصفهان، دو اسب با زین‌افزار مجلل مجهز داشتند تا برای سواری مهدی(عج) حاضر باشد. یکی از آن اسب را برای مهدی(عج) و اسب دیگر را برای نایب او عیسی(ع) آماده کرده بودند.^{۲۱} خاقانی در بیت زیر به این موضوع



کواکب» که پیش از وقوع خسف پیش‌بینی‌های هراس‌انگیزی در پی آمد آن واقعه نجومی کرده بودند سخن گفته و بعد راه نجات را در پناه پادشاه مهدی صفت می‌داند:

از آن عهده که در سر دارد این عهد
بدین مهدی توان رستن از این مهد.^{۲۸}
یا در مدح شاه‌ارسلان گوید:
مهدی‌ای کآفتاب این مهد است
دولتش ختم آخرین عهد است.^{۲۹}

امسا جلوه‌های غیبت و ظهور حضرت مهدی (عج) در آثار شعرای عارف تابندگی و طراوت ویژه‌ای دارد. حکیم سنایی، پیامبر شاعران عارف، در تغزلی چنین شوق برمی‌انگیزد:

روی تو در هر دلی افروخته شمع و چراغ
زلف تو در هر تنی جان سوخته پروانه‌وار
هر کجا بویی است خطت تاخته آنجا سپاه
خون‌فشان یعقوب بینم هر زمانی صد هزار
ماه را مانی غلط کردم که مر خورشید را
نورمند از خاک پای توست نورانی عذار
گر براندازی نقاب از روی روح‌افزای خود

کشته هست از عشق تو چندان که ناید در شمار.^{۳۰}
چون عشق به حضرتش قرین عشق به حق است، آن را امری فطری می‌داند که همراه هر انسانی پرورش می‌یابد؛ اگر زنگار تربیت نادرست خانواده یا اجتماع آینه ضمیر آدمی را نپوشد:

من شناسم مر تو را کز هفتمین چرخ آمدم
بچه عشق تو را پرورده بر دوش و کنار.^{۳۱}

از پس دوران رسول اکرم (ص) که امت از شمع وجودش پرتو تقوا و دین را بی‌حجاب اغیار بهرمند بودند، باز به سبب بدعت‌گزاران و نالایقان متسلم، قشسری از دین پیش نمی‌ماند و آن‌گاه که جلوه برتر خداوند ودود یعنی مهدی موعود (عج) برای ایجاد حیات طیبه و مدینه فاضله و نجات انسانها امری لازم می‌نماید:

مردمان یک چندی از تقوا و دین راندند کار
زین دو چون بگذشت باز آرزوم و شرم آمد شعار
باز یک چندی به رغبت بود و منت بود کار
زین پس اندر عصر ما نه بود می‌ماند نه تار
گر منازع خواهی ای مهدی فرود آی از حصار
ور متابع خواهی ای دجال گمره سر برآر.^{۳۲}

امیرالمؤمنین علی (ع) در نهج‌البلاغه می‌فرماید: «حتی تقوم الحرب بکم علی ساقی، بادیا نواجذه، مملووة اخلاقها، حلسو أوضاعها، علقما عاقبتها» پیش‌بینی می‌کند که قبل از ظهور حضرت مهدی (ع) آشوب

اشاره می‌کند و رفع توهم سوء از مردم شرافتمند دیار اصفهان را در نظر دارد:

چاه صفاهان مدان نشیمن دجال
مهبط مهدی شمر فنای صفاهان.^{۳۳}
بنا بر روایتی دیگر در حله و سامره بر لب چاهی منتظر ظهور حضرت بودند و همواره اسبی زین‌بسته حاضر می‌داشتند و این بطوطه این اسب را دیده،^{۳۴} خاقانی در بیتی بدان اشاره دارد:
بر در مرقد سلطان هدی ز ابلق چرخ
مرکب داشته را ناله هرا شنوند.^{۳۴}

به همین‌گونه خاقانی عقیده مهدویت را در خدمت مدح گرفته و ممدوحان خود را با آوردن القابی چون مهدی‌سیاست، مهدی‌شعار، مهدی‌صفت و... می‌ستاید:

داور مهدی‌سیاست، مهدی امت‌پناه
رستم حیدر کفایت حیدر احمدلوا.
یا:

شاه فریدون لوا، خضر سکندر سپاه
خسرو امت‌پناه، افسر مهدی‌شعار.
و:

مهدی صفت شهنشه، امت‌پناه داور
جان‌بخش چون ملک‌شه، کشورستان چو سنجر.^{۳۵}
در شعر انوری هم تازگی ویژه‌ای در این زمینه دیده نمی‌شود. او نیز بر آیین خاقانی، برای ستایش عدل و کفایت ممدوحان و مذمت دشمنان آنها، از تضاد حاصل بین مهدی (عج) و دجال مدد گرفته است:

تو آدمی و همه دشمنان تو ابلیس
تو مهدی‌ای و همه حاسدان تو دجال.^{۳۶}
یا:

مهدی جهانی تو که دجال حوادث
از حال به حالی شده وز خوی به خویی
جز در جهت پاره عدل تو نیفتد
هر کس که اشارت کند امروز به سوی.^{۳۷}
نظامی گنجوی نیز در مدح قزل‌ارسلان، از «خسف

عجیب و جنگهای بسیار مهیب و خطرناکی در دنیا هست، آتشافروزان جنگ نگاه می کنند، می بینند که این پستان جنگ خوب شیر می دهد، یعنی به نفعشان کار می کند، اما نمی دانند که عاقبت جنگ به ضرر خودشان است^{۳۳} و نوبت دولت و اقبال ستمکشان منتظر است:

اندین زندان برین دندان زنان سگ صفت
روزکی چند ای ستمکش صبر کن، دندان فشار
تا ببینی روی آن مردم کشان چون زعفران
تا ببینی رنگ آن محنت کشان چون گل انار^{۳۴}
آدم صورتان دیوسیرت، که در هنگام ظهور، غالب اند،
خواهند دید که جوهره وجود انسان کامل چگونه
می آید و دمار از آنها برمی آورد:
گرچه آدم صورتان سگ صفت مستولی اند
هم کنون بینند کز میدان دل عیاروار
جوهر آدم برون تازد، برآرد ناگهان
زین سگان آدمی کیمخت و خرمدم دمار
گر مخالف خواهی ای مهدی درآ از آسمان
ور موافق خواهی ای دجال یک ره سر برآر.^{۳۵}
بهترین هدیه مهدی (عج) در روزگار سستم و
پیمان شکنی، عدل است و لذا آرزوی گشایش او را
دارد:

ای به دم جفت عیسی مریم
دام و دجال برکن از عالم
اندین روزگار بدعهدی
چیست جز عدل هدیه مهدی
خشک شد بیخ دین و شاخ صواب
دست بگشای اینت فتح الباب.^{۳۶}
غزل عطار هم در شورا فرینی و عشق شگفت آور است،
او جلوه شمس حقیقت و امام بر حق را به یوسف (ع)
مانند می کند که نسیمش به دلها بصیرت می بخشد و
عاشقانه، وصال آن رایحه را، پیراهن می درد:

گر نسیم یوسفم پیدا شود
هر که نابینا بود بینا شود
بس که پیراهن بدرم تا مگر
بویی از پیراهنش پیدا شود
گر برافتد برقع از پیش رخس
زاهد منکر سر غوغا شود
گر بیابد عقل بوی زلف او
عقل از لایعقلی رسوا شود
از دو عالم فارغ آید تا ابد
هر که او مشغول این سودا شود
گر کسی پرسد که پیش روی او
دل چرا شوریده و شیدا شود
تو جوابش بده که پیش آفتاب
ذره سرگردان و ناپروا شود.^{۳۷}
خداوندگار مولوی که ارادتش به آل رسول (ص)

در همه جای آثار او هویدا است، ظاهراً قاتل به دو
نوع مهدویت نوعی و مهدی موعود (عج) است؛ وقتی
می گوید انسانهایی که هم خوی رسول الله (ص) هستند،
اهل هر جا که باشند، بی مزاج آب و گل فرزندان او و
گلپهایی از باغ وجود حضرتش هستند، اشاره به مهدویت
نوعی دارد:

هست اشارات محمد (ص) المراد
گل گشاد اندر گشاد اندر گشاد
صد هزاران آفرین بر جان او
بر قدوم و دور فرزندان او
آن خلیفه زادگان مقبلش
زاده اند از عنصر جان و دلش
گر ز بغداد و هری یا از ری اند
بی مزاج آب و گل نسل وی اند
گر ز مغرب برزند خورشید سر
عین خورشید است نه چیز دگر.^{۳۸}

این ابیات شاید مربوط به مسئله ارشاد و هدایت
عمومی باشد که ملازم دوره امامت و ولایت قمریه
است؛ و این امر با شخصیت امام مهدی موعود (عج)
از عترت طاهره و سلاله طیبه پیغمبر اکرم (ص) و آل
علی (ع) که به اعتقاد گروهی کثیر از عرفای شیعی
و سنی، خاتم ولایت شمسیه محمدیه است،
مناسبات ندارد. مولوی در ادبیات ذیل گویا به
ظهور موعود اشاره کرده است؛ یعنی آن جهان
آرام و آن مدینه فاضله که در آن همه رنگها و
نیرنگها به صفا و یکرنگی بدل شده باشد.^{۳۹}

این زمان سرها مثال گاو پیس
دوک نطق اندر ملل صد رنگ ریس
نوبت صدرنگی است و صد دلی
عالم یکرنگ کی گردد جلی
نوبت زنگی است، رومی شد نهان
این شب است و آفتاب اندر دهان
نوبت گرگ است و یوسف زیر چاه
نوبت قبط است و فرعون است شاه
تا ز رزق بی دریغ خیره خند

این سگان را حصه باشد روز چند.^{۴۰}
آری، دوره ای که سگ صفتان حاکم اند و یوسف
پنهان و گرگ ظاهر، امام (عج) و یارانش منتظر فرمان
حق هستند تا هنگام جلوه فرارسد. آن گاه عید مؤمنان
است و نوبت هلاک کافران:

در درون بیشه، شیران منتظر
تا شود امر تعالوا منتشر
پس برون آیند آن شیران ز مرج
بی حجابی حق نماید دخل و خرج
جوهر انسان بگیرد بر و بحر
پیس گاوان بسملان روز نحر
روز نحر رستخیز سهمناک



مؤمنان را عید و گاوان را هلاک.^{۴۱}

نکته درخور توجه اینکه سنایی و عطار و مولوی، که در این نوشتار مذکور افتادند، استعاره (یوسف) را برای ترسیم چهره قائم آل محمد(ص) به کار گرفته‌اند. حافظ نیز دل خود را به امید بازگشت یوسف گمگشته تسکین می‌دهد؛ هم او که جهان را گلستان می‌کند و غم می‌زاید:

یوسف گمگشته بازآید به کنعان غم مخور
کلبه احزان شود روزی گلستان غم مخور
ای دل غمدیده حالت به شود دل بد مکن
وین سر شوریده بازآید به سامان غم مخور.^{۴۲}

راسل در کتاب/میدهای نو می‌گوید: امروز دیگر غالب دانشمندان امیدشان را از بشریت قطع کرده‌اند و معتقدند که علم به جایی رسیده است که عن‌قرب بشر به دست علم نابود خواهد شد، یکی از این افراد انیشتین است. او می‌گوید: بشر با گوری که به دست خودش کنده است یک گام بیشتر فاصله ندارد. بشر به مرحله‌ای رسیده است که فشار دادن چند دکمه همان و زمین ما کن فیکون شدن همان؛ واقعاً هم اگر ما معتقد به خدا و دست غیبی نباشیم؛ اگر آن اطمینانی که قرآن به آینده بشریت می‌دهد، ما را مطمئن نکرده باشد، حق با اینهاست. از وقتی که بمب اتمی در هیروشیما افتاد تا امروز بینید قدرت تخریب صنعتی بشر چند برابر شده است.^{۴۳} اما حافظ چون دیگر شاعران مسلمان، به‌ویژه شیعه امامیه، معتقد است که با وجود تمام اینها، دست الهی بالای همه دست‌هاست و به آینده خوشبین است و انتظار فرج کلی را می‌کشد:^{۴۴}

ای دل از سیل فنا بنیاد هستی برکنند
چون تو را نوح است کشتیبان ز طوفان غم مخور
گرچه منزل بس خطرناک است و مقصد بس بعید
هیچ راهی نیست کان را نیست پایان غم مخور.^{۴۵}
مژده می‌دهد درمان دردها که نشان از جد اکرامش
رسول‌الله(ص) دارد، می‌آید:

مژده ای دل که مسیحا نفسی می‌آید
که ز انفاس خوشش بوی کسی می‌آید.
با فال تیکی که زده است به پایان رسیدن تاریکی و
غم و اندوه و آمدن فریادرس را بشارت می‌دهد:
از غم و درد مکن ناله و فریاد که دوش
زده‌ام فالی و فریادرسی می‌آید
ز آتش وادی ایمن نه منم خرم و بس
موسی اینجا به امید قبسی می‌آید.
و نشانه‌های این تشریف‌فرمایی کم‌وبیش هویدا است:
کس ندانست که منزلگه مقصود کجاست
این قدر هست که بانگ جرسی می‌آید.^{۴۶}
یک جا هم نام مهدی را صریحاً برده و از ظهور وی
و نابودی دجال، مظهر ریا و تزویر و پلیدی، سخن

رانده است:

کجاست صوفی دجال چشم ملحدشکل
بگو بسوز که مهدی دین‌پناه رسید.

تناسب ابیات فراوان غزلیات نغز و دلکش لسان‌الغیب شیراز با اعتقاد شیعیان درباره امام زمان(عج)، فیض کاشانی، فیلسوف الهی و فقیه نامی، را بر آن داشته است که «شوق المهدی» را بر منوال او بسراید، حسن تعلیل او در این باره این‌گونه است:

«چنین گوید مؤلف این کلمات و ناظم این ابیات محسن بن مرتضی، الملقب به فیض، که مرا در عنفوان شباب شور محبت امام زمان، سلام‌الله علیه و علی آبانه، در سر افتاد و شوقی عظیم به لقی کریم او در دل پدید آمد؛ نه تن را به مقصود راهی و نه جان را از صبر پناهی. به خاطر رسید که کاش کلمه‌ای چند موزون در وصف اشتیاق بودی و مضمونی چند منظوم در شرح فراق رو نمودی تا گاهی به انشاد آن زنگ غبار از دل زدودی. پس در اشعار فصحا گردیده، شعری که ناخنی بر دل زند و تأثیری در نفس کند نیافت؛ مگر بیتی از غزلهای حافظ شیرازی (قدس سره) که بعضی مناسب مطلوب بود و بعضی به صرفی از معنی با تصرفی در لفظ، مناسب می‌توانست شد. با خود اندیشیدم که از نتایج افکار خود سخنی چند شکسته‌بسته فراهم آورده و با آن جوهر ناسفته علی وجه التضمین و الاقتباس بیامیزم. در این امر خوض نمودم به اعتماد تأیید روح‌القدس، بنا بر حدیثی که از اهل بیت، علیهم‌السلام، وارد است که: هیچ گوینده‌ای بیت شعری در حق ما نگوید الا آنکه مؤید گردد به روح‌القدس.^{۴۷} اینک اقتباس و تضمین فیض کاشانی از ابیات حافظ که ما از باب نمونه آوردیم:

مهدی آخر زمان آید به دوران غم مخور
کلبه احزان شود روزی گلستان غم مخور
بی‌حضورش چند روزی دور گردون گر گذشت
دائماً یکسان نباشد حال دوران غم مخور
حال ما در فرقت پیغمبر و اولاد او
جمله می‌داند خدای حال گردان غم مخور
«فیض» اگر سیل فنا بنیاد هستی برکنند
کشتی آل نبی داری، ز طوفان غم مخور
در جهان گر از حضورش دور باشی فیضیا
روز موعودش رسد دستت به دامن غم مخور.
غزل حافظ به مطلع:

مژده ای دل که مسیحا نفسی می‌آید
که ز انفاس خوشش بوی کسی می‌آید.
و ادامه غزل با اقتباس فیض:
کس ندانست که منزلگه آن دوست کجاست
این قدر هست که بانگ جرسی می‌آید
از ظهور برکاتش نه منم خرم و بس
عیسی اینجا به امید نفسی می‌آید





همه اعیان جهان چشم به راهش دارند
 هر عزیزی پی ملتسمی می‌آید.
 گاهی غزل حافظ را تفسیر نموده است:
 نفس باد صبا مشک‌فشان خواهد شد
 عالم پیر دگر باره جوان خواهد شد
 یعنی این تیره‌شب غیبت مهدی روزی
 از دم صبح حضورش لمعان خواهد شد
 عالم از پیر شد از جور و ستم باکی نیست
 از قدوم شه دین امن و امان خواهد شد
 مشکلاتی که به دلها شده عمری است گره
 حل آنها همه در لحظه آن خواهد شد
 دانش کسبی صدساله این مدعیان
 نزد علمش به مثل برگ خزان خواهد شد
 «فیض» اگر در قدم حضرت او جان بخشد
 زین جهان تا به جنان رقص کنان خواهد شد.^{۴۸}

البته خود ملا محسن فیض نیز درباره اشتیاق به حضرت مهدی اشعار بسیاری دارد که شایقان می‌توانند در آثار او بیابند.

در اثنای این سخن اگر مجال می‌بود که به آثار شاعران قرن سیزدهم، همچون قانی شیرازی، محمدعلی سروش اصفهانی، میرزا محمدکاظم صبوری، حاج میرزا حبیب‌الله شهیدی خراسانی، ادیب‌الممالک فراهانی و... اشاره‌ای می‌شد بر غنای مطلب می‌افزود؛ ولی چون بنا بر اجمال است، به ذکر نام آنها بسنده شد.^{۴۹} اما در دوره متأخر شاعران باشعور که عظمت انقلاب اسلامی را دریافتند، گرمای خورشید ولایت را بسیار نزدیک حس کردند، چراکه با چشم خویش دیدند و متوجه شدند که قمر ولایت، نایب مهدی (عج)، امام خمینی (ره)، چگونه بتها را شکست و نوید داد وصال دولتش را به دولت عشق مهدی موعود (عج)، در برخی از روایات اسلامی نیز سخن از دولتی است از اهل حق که تا قیام مهدی (عج) ادامه پیدا می‌کند.^{۵۰} از جمله این شاعران شهریار است که نور خورشید ولایت بر جانش تابیده. در فاصله‌ای بعد از ذکر مصائبی که از جانب صهیونیستها بر مسلمانان فلسطین و لبنان می‌رود، متوجه انقلاب اسلامی و رهبر گرانقدرش و صف مجاهدان و شهیدان می‌شود و اینها را نشانه‌های نزدیک شدن عدل کلی می‌داند:

اینک به مهد حضرت معصومه شهر قم
 برداشته منادی ایمان ندا، علی
 با نایب امام زد آن فجر نقره‌فام
 خورشید گو به نقره فشاند طلا، علی
 صف بسته مسلمین پی جنگ و جهاد کفر
 بفرست ذوالفقار شربار، یا علی
 با این صف جهاد و به مفتاح دست غیب
 خود باز کن در نجف و کربلا، علی.^{۵۱}
 خواهش خود را به علی (ع) می‌گوید و درخواست

می‌کند که نور دیده‌اش مهدی (عج) را بفرستد تا دردها را شفا بخشد:

بفرست نور دیده که گرد سپاه اوست
 در چشم مبتلای رمد توتیا، علی
 گل‌های قرن دوم اسلام بشکند
 با خون شاهدان و شهیدان ما، علی.
 و انقلاب اسلامی را مستقبل ظهور مهدی موعود (عج) می‌داند:

ما پیشواز مهدی موعودت آمدیم
 با وعده ظهور وفا کن، علی.^{۵۲}
 اگرچه نتوانستیم از شراب وصال ذریه پاک رسول
 اکرم (ص) بنوشیم، آخرین خم، سربسته است و امید
 آن داریم که از می صافی‌اش ما را بی‌بهره مگرداند. این
 سخن موزون فرید اصفهانی است:

بتی که راز جمالش هنوز در بسته است
 به غارت دل سودائیان کمر بسته است
 عبیر مهر که در لای طره پیچیده است
 میان لطف به شور کرشمه بر بسته است
 بر آن بهشت مجسم دلی که ره برده است
 دل مشاهده بر منظر دگر بسته است
 به پای‌بوس جمالت نگاه منتظران
 به برگ‌برگ شقایق پل نظر بسته است
 به یازده خم می‌گرچه دست ما نرسید
 بده پیاله که یک خم هنوز سربسته است.^{۵۳}
 شاهدان شهید، گرچه داغ بر جگر ما نهاده‌اند، زمینه
 را برای ظهور دولت حق، فراهم ساخته‌اند و کرامت
 خونشان بر هر دعایی فضیلت دارد:

زمینه‌ساز ظهورند شاهدان شهید
 اگرچه ماتمشان داغ بر جگر بسته است
 کرامتی که ز خون شهید می‌جوشد
 بسا که دست دعا را به پشت سربسته است



عشق اما کی خبر از شنبه و آدینه دارد
 جغد بر ویرانه می خواند به انکار تو اما
 خاک این ویرانه ها، بویی از آن گنجینه دارد.^{۵۵}
 یادش می آید که عاشقان با رنج و غم میانه خوبی دارند
 و اصلاً عشق و آزار با یکدیگر پیمان همعنانی بسته اند:
 خواستم از رنجش دوری بگویم یادم آمد
 عشق با آزار، خویشاوندی دیرینه دارد
 در هوای عاشقان پر می کشد با بی قراری
 آن کبوتر چاهی زخمی که او در سینه دارد
 علیرضا قزوه، دل سوخته های دیگر است که آرزوی
 شکفتن به دست نوبهار ولایت را دارد، با کاروان
 شهیدان در انتظار گل افشانی مهر و محبت، بی تابی
 می کند و آرزومند. سیرابی نخلهای روزه دار و لاله های
 داغدار است:

آه می کشم تو را با تمام انتظار
 پرشکوفه کن مرا، ای کرامت بهار
 در رهت به انتظار، صف به صف نشسته اند
 کاروانی از شهید، کاروانی از بهار
 ای بهار مهربان، در مسیر کاروان
 گل بپاش و گل بپاش، گل بکار و گل بکار
 بر سرم نمی کشی دست مهر اگر، مکش
 تشنه محبت اند لاله های داغدار
 دسته دسته گم شدند، مهره های بی نشان
 تشنه تشنه سوختند نخلهای روزه دار
 می رسد بهار و من، بی شکوفه ام هنوز
 آفتاب من بتاب، مهربان من بیار.^{۵۶}

ادامه سخن را مجال نیست. با استنتاجی کلام را
 به پایان می برم. از این بررسی نمونه های سیر تکامل
 انتظار، این نتیجه عاید تواند شد که شاعران غیر عارف
 متقدم، همچون خاقانی و انوری و... شور و حال چندانی
 در این زمینه از خود نشان نداده اند و شاعران عارف،
 مانند سنایی، مولوی و... با سوز و نیاز درونی با سخنان
 صریح و کتاب به استقبال دولت یار رفته اند. اما گویا
 شاعران عاشق و عارف متأخر ظهور حضرتش را بسیار
 نزدیک دیده اند و سبب آن، پیوند ایشان است با انقلاب
 اسلامی و اندیشه های مرشد پیر، خمینی کبیر(ره)؛
 به ویژه در کشاکش جنگ تحمیلی با دیدن امدادهای
 غیبی، این مسئله کاملاً ملموس شده است. در پایان، با
 دیگر مشتاقان، زود دمیدن صبح سعادت و طلوع دولت
 حق را از خداوند منان خواستارم.
 اللهم انا نرغب الیک فی دوله کریمه تعز بها الاسلام
 و اهلته و تذلل بها النفاق و اهلته و تجعلنا من الدعاء الی
 طاعتک و القادة الی سبیلک.

پس بیا ای امید مستضعفان، عاشقانت با چشمهای
 خونبار به پای بوس جمالت منتظرند:
 بیا که مردمک چشم عاشقان همه شب
 میان سلسله اشک تا سحر بسته است
 به پای بوس جمالت نگاه منتظران
 به برگ برگ شقایق پل نظر بسته است.
 «در روایات اسلامی سخن از گروهی زبده است که
 به محض ظهور امام(عج) به او ملحق می شوند. بدیهی
 است که این گروه ابتدا به ساکن، خلق نمی شوند و به
 قول معروف از پای بوته هیزم سبزم نمی شوند. معلوم
 می شود در عین اشاعه و رواج ظلم و فساد، زمینه های
 عالی وجود دارد که چنین گروه زبده را پرورش می دهد.
 این خود می رساند که نه تنها حق و حقیقت به صفر
 نرسیده بلکه فرضاً اگر اهل حق از نظر کمیت قابل
 توجه نباشند، از نظر کیفیت ارزنده ترین اهل ایمان اند
 و در ردیف یاران سیدالشهدا(ع). از نظر روایات اسلامی
 در مقدمه قیام و ظهور امام یک سلسله قیامهای دیگر
 از طرف اهل حق صورت می گیرد».^{۵۴} بنابراین انتظار
 باید سازنده باشد نه ویرانگر، که منجر به نوعی تعطیل
 در حدود و مقررات اسلامی می شود. فرید اصفهانی نیز
 همگام با دیگر شاعران برهه انقلاب، انتظار منفی را
 طرد و انتظار سازنده را ترسیم نموده:

امید روشن مستضعفان خاک تویی
 اگرچه گرد خوری چشم خود نگر بسته است
 هزار سد ضلالت شکسته ایم و کنون
 دوام ما به ظهور تو منتظر بسته است.
 قیصر امین پور هم در فضای عشق نفسی تازه کرده
 است؛ لذا سوز دلی دارد. از پنهانی یار چنان غمناک
 است که حتی صبح روشن برایش نژند است و مهربانیها
 بدون حضور معشوق به کینه می مانند:
 صبح بی تو رنگ بعداز ظهر یک آدینه دارد
 بی تو حتی مهربانی حالتی از کینه دارد
 بی تو می گویند تعطیل است کار عشقبازی

پی‌نوشت‌ها

۱. سوره نور، آیه ۵۵.
۲. دیوان حافظ، ص ۲۵۷.
۳. حدیقه الحقیقه، ص ۷۳.
۴. سوشیانت یا سیر اندیشه ایرانیان درباره موعود آخرالزمان، ص ۴۹.
۵. سوره توبه، آیه ۳۳؛ سوره صف، آیه ۹؛ سوره انبیا آیه ۱۰۵؛ سوره قصص، آیه ۵؛ سوره اعراف، آیه ۱۲۸؛ سوره نور، آیه ۵۵.
۶. تفسیر کشف‌الاسرار، ج ۱، ص ۳۲۵؛ اعلام السوری، ص ۴۰۱؛ بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۲۲.
۷. در این مقاله تقدیم و تأخیر زمانی شاعران مورد نظر بوده است.

۴۷. شوق‌المهدی (صح)، ص ۱ (مقدمه).
۴۸. شوق‌المهدی.
۴۹. یادنامه علامه امینی، ص ۴۲۰.
۵۰. قیام و انقلاب مهدی (صح)، ص ۶۷.
۵۱. دیوان شهریار، ج ۳، ص ۱۲.
۵۲. همان.
۵۳. روزنامه اطلاعات.
۵۴. قیام و انقلاب مهدی (ع)، ص ۶۷.
۵۵. تنفس صبح، ص ۱۲۳.
۵۶. از نخلستان تا خیابان.

کتابنامه

۱. قرآن کریم.
۲. سنایی، حدیقه الحقیقه، تصحیح مدرس رضوی، انتشارات دانشگاه تهران، بهمن ۱۳۵۹.
۳. علی اصغر مصطفوی، سوشیانت یا سیر اندیشه ایرانیان درباره موعود آخرالزمان، چاپخانه ندا، آبان ۱۳۶۱.
۴. دیوان ناصر خسرو، تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۵.
۵. منشآت خاقانی، به کوشش محمد روشن، انتشارات دانشگاه تهران.
۶. میرجلال‌الدین گزازی، رخسار صبح، نشر مرکز، ۱۳۶۸.
۷. دیوان خاقانی، تصحیح سید ضیاءالدین سجادی، تهران، زوار، ۱۳۵۷ ش.
۸. سید علی اردلان جوان، تجلی شاعرانه اساطیر و روایات تاریخی و مذهبی در اشعار خاقانی.
۹. سفرنامه ابن بطوطه، ترجمه محمدعلی موحد.
۱۰. حواشی دکتر معین بر خاقانی.
۱۱. لغتنامه دهخدا.
۱۲. دیوان انوری، تصحیح مدرس رضوی، انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۶۴.
۱۳. نظامی گنجوی، خسرو و شیرین، شرح و تصحیح وحید دستگردی، مؤسسه مطبوعاتی علمی.
۱۴. نظامی گنجوی، هفت پیکر، شرح و تصحیح وحید دستگردی، مؤسسه مطبوعاتی علمی.
۱۵. دیوان سنایی، تصحیح مدرس رضوی، انتشارات کتابخانه سنایی، ۱۳۶۲.
۱۶. مرتضی مطهری، سیری در سیره ائمه اطهار (ع)، انتشارات صدرا، ۱۳۶۸.
۱۷. دیوان عطار، نقی تفضلی، به کوشش علمی فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۶۲.
۱۸. مثنوی مولوی.
۱۹. جلال‌الدین همایی، مولوی‌نامه، انتشارات آگاه، ۱۳۶۲.
۲۰. محمدتقی جعفری، تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی مولوی، چاپ دهم، انتشارات اسلامی، مهر ۱۳۶۸.
۲۱. دیوان حافظ.
۲۲. ملا محسن فیض کاشانی، شوق مهدی (ع)، مقدمه از علی دوانی، انتشارات انصاریان، قم.
۲۳. یادنامه علامه امینی، به اهتمام سید جعفر شهیدی و محمدرضا حکیمی، انتشارات انجام کتاب، ۱۳۶۱.
۲۴. مرتضی مطهری، قیام و انقلاب مهدی (ع)، انتشارات صدرا.
۲۵. دیوان شهریار، انتظارات رسالت تبریز، چاپ اول.
۲۶. روزنامه اطلاعات.
۲۷. قیصر امین‌پور، تنفس صبح، چاپ دوم، حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۴.
۲۸. علیرضا قزوه، از نخلستان تا خیابان، نشره همراه، ۱۳۶۹.
۲۱. سفرنامه شاردن، ج ۷، ص ۴۵۶ و ج ۹، ص ۱۴۴.
۲۲. دیوان خاقانی، ص ۲۵۴، رک: تجلی شاعرانه اساطیر و روایات تاریخی و مذهبی در اشعار خاقانی، ص ۱۹۶ به بعد.
۲۳. سفرنامه ابن بطوطه، ص ۲۰۴.
۲۴. حواشی دکتر معین بر خاقانی، ص ۶۸.
۲۵. لغتنامه دهخدا، ذیل کلمه مهدی.
۲۶. دیوان انوری، ص ۲۸۵.
۲۷. همان، ص ۵۰۳.
۲۸. خسرو و شیرین، نظامی گنجوی، ص ۲۲.
۲۹. هفت پیکر، نظامی، ص ۲۲.
۳۰. دیوان سنایی، ص ۱۲۲۰.
۳۱. همان.
۳۲. همان، ص ۱۰۷۳.
۳۳. سیری در سیره ائمه اطهار (ع)، ۱۳۶۸، ص ۲۷۱.
۳۴. دیوان سنایی، ص ۱۲۲۰.
۳۵. همان.
۳۶. حدیقه الحقیقه و تسریع‌الطریقه، ص ۵۸۱، نیز رک: حدیقه الحقیقه، ص ۱۹۹، بیت ۱۶ و قبل از آن درباره اتباع رسول اکرم (ص) و جالب اینکه از منابع حضرت رسول (ص) فقط علی (ع) را ذکر نموده است.
۳۷. دیوان عطار، ص ۲۷۱.
۳۸. مثنوی مولوی، دفتر ششم، بیت ۱۷۷ به بعد.
۳۹. مولوی‌نامه، جلال‌الدین همایی، ج ۲، ص ۸۹۸.
۴۰. مثنوی مولوی، دفتر ششم، بیت ۱۸۶۸ به بعد.
۴۱. مثنوی مولوی، دفتر ششم، بیت ۱۸۶۸ به بعد. اگر چه در ابیات فوق می‌نماید که مقصود کشف جوهره انسانی در روز رستخیز است، ولی به یک دقت لازم و کافی و با در نظر گرفتن روش جلال‌الدین در مثنوی که گاهی روابط معنوی که میان مضامینی می‌آورد، گسیخته می‌شود و هر چند بیت معنای مستقلاً به خود می‌گیرد، می‌توان احتمال داد که منظور جلال‌الدین یک معنای عمومی است که شامل این دنیا هم می‌شود. تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی مولوی، ج ۱۳، ص ۶۰۹.
۴۲. دیوان حافظ، ص ۱۵۹.
۴۳. سیری در سیره ائمه اطهار (ع)، ص ۲۷۴، نیز قیام و انقلاب مهدی (ع)، ص ۵۸.
۴۴. سوره اعراف، آیه ۱۲۸، و سوره انبیا، آیه ۱۰۵.
۴۵. دیوان حافظ، ص ۱۵۹.
۴۶. همان.